

بازتعریف مفاهیم محله و محله‌ی آرمانی از دید ساکنان کلان‌شهر تهران (محله‌های آریاشهر، تهران‌پارس، امامزاده یحیی)

دکتر مصطفی ازکیا^۱، زینب محمدی بندری^۲

چکیده

بازتعریف مفهوم "محله" و "محله‌ی آرمانی" از دید بخشی از ساکنان کلانشهر تهران که در محله‌های تهرانپارس، آریاشهر و امامزاده یحیی ساکن هستند مسئله ایست که کوشیده می‌شود در این مقاله به آن پرداخته شود. به منظور دستیابی به مولفه‌های اثرگذار بر تعریف مفاهیم محله و محله‌ی آرمانی از رویکرد پدیدارشناسی استفاده شده‌است. بر اساس نتایج به‌دست آمده ساکنان آریاشهر و تهرانپارس مکان زندگی خود را "محله" نمی‌دانند و ویژگی‌هایی نظیر "حس مکان" برای یک محله قائل هستند که مکان زندگی‌شان فاقد آن است، این گروه گمان می‌کنند ویژگی فوق باعث خواهد شد فرد محل زندگی خود را به عنوان "محله" بشناسد و سکونت خود را در آن حفظ کند. این امر در حالیست که در امامزاده یحیی به عنوان محله‌ای قدیمی ساکنان با وجود حسی که به این مکان دارند حاضر نیستند که در آن تداوم سکونت داشته‌باشند. در واقع هرچند "حس مکان" امر مهمی تلقی می‌شود اما در حال حاضر آن چه بیش از حس مکان سبب قرار و پایداری ساکنان در یک محله می‌شود "منزلت اجتماعی" یک محله است.

از سوی دیگر در نگاه شهروندان، محله‌های تهران امروز، پر از نقصان است. این امر شهروندان را به سمت ساختن آرمان‌هایی سوق می‌دهد که از منابع مختلفی الهام گرفته شده‌است. در این زمینه مصاحبه شونده‌گان به سه گروه تقسیم می‌شوند. گروهی از مصاحبه شونده‌گان آرمان‌شان را از گذشته‌ای وام می‌گیرند که خود آن را تجربه نکرده‌اند. گروه دیگر از مصاحبه شونده‌گان آرمان خویش را براساس تصویری از کشورهای اروپایی-آمریکایی می‌سازند که تصویری غیر واقعی است. گروه سوم نیز محله را مترادف با سنت می‌شمارند. این گروه براساس تصویری که از امر سنتی دارند هرچه را که به این مفهوم مرتبط باشد مانع از پیشرفت تلقی می‌کنند، به همین دلیل آرمانی از محله ندارند.

واژگان کلیدی: پدیدارشناسی، محله، محله‌ی آرمانی، منزلت اجتماعی، حس مکان

^۱ استاد دانشکده‌های علوم اجتماعی دانشگاه تهران و واحد علوم و تحقیقات دانشگاه آزاد mazkia@azkia.ir

^۲ کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، موسسه آموزش عالی البرز z.mb@gmail.com

مقدمه

شهر امروزه برای بسیاری از ساکنانش به پدیده‌ای بدل گشته که به دلیل مواجهه هر روزه با آن و نیز تجربه زیست دائمی در آن، دیگر چندان به ویژگی‌ها و بودنش آگاهی ندارند. نسبت بسیاری از ساکنان شهرها، با شهر هم‌چون نسبت ماهی با آبی است که در آن زیست می‌کند و فهم شهر برای بسیاری از ساکنان به همان سختی فهم آب برای ماهی است. اما شهر پدیده‌ای انسان ساخت است که حتی در قرن ۲۱ نیز نسبتی از جمعیت میلیاردری بر روی کره زمین تجربه مداومی از زیستن در آن ندارند و شهر برای‌شان امری بیرونی به‌شمار می‌آید. شاید به‌همین دلیل وجود تجربه‌ای در مقابل تجربه زندگی در شهر، می‌توان هم‌چنان به شهر و وجوه مختلف زیستن در آن به عنوان پدیده‌ای قابل تأمل نگریست.

باتوجه به اهمیت پرداختن به مسائل محله‌های شهری اندیشمندان اجتماعی نیز هم‌پای صاحب نظران حوزه‌هایی نظیر معماری و شهرسازی به تبادل نظر و پژوهش در این خصوص پرداخته‌اند. به ویژه در داخل کشور طی چند سال گذشته پژوهش‌های بسیاری با محوریت محله در حوزه‌ی جامعه‌شناسی صورت گرفته‌است. اما به ندرت در میان این پژوهش‌ها، محله از دید ساکنین آن مورد ارزیابی قرار گرفته‌است. در دسته‌ای از این پژوهش‌ها محقق و یا محققین به دنبال نقش محله در مدیریت شهری بوده‌اند، دسته‌ی دیگر نیز پیرامون هویت محله‌ای، مشارکت اجتماعی ساکنین و یا مقولاتی از این دست نگاشته شده‌اند. حال آن‌که این نقش در شکل راستین آن، نه بر عهده‌ی محله که بر دوش ساکنینی است که ما از دنیای ذهنی آن‌ها بی‌خبریم و نگارنده در جستجوی پیشینه پژوهش خویش تاکنون هیچ‌گونه کوشش مدونی در خصوص شناخت این دنیای ناشناخته، مشاهده ننموده‌است. اهمیت چنین زاویه‌ی دیدی از آن روست که ساختار مدیریت درون زای شهری برپایه‌ی ساکنان شهر و محله بنا می‌شود و فقدان آگاهی از نحوه‌ی نگرش و برداشت‌شان از موضوع، هر کوششی را ناکام خواهد گذارد.

نکته‌ی دیگری که اهمیت پرداختن به محله و ساکنین آن را مشخص می‌کند نقشی است که محله ایفا می‌کند آن هم به عنوان کوچک‌ترین عنصر فضایی- فرهنگی شهر که افراد بخشی از اولین تجربه‌ی اجتماعی خود را از آن اخذ می‌کنند و از طریق روابط همسایگی و هم‌جواری، تعلق اجتماعی، علائق و احساسات، الگوهای مشترک زندگی و در نهایت از طریق حریمی که آن‌را از فضاهای مجاور جدا می‌کند، به هویتی خاص دست می‌یابند. هویتی که می‌تواند به بیان نوربرگ-شولتز در بی‌قراری‌های زندگی شهری هم‌چون پایگاه وجودی مستحکمی در زندگی روزمره‌ی ساکنان نقش ایفا نماید (نوربرگ-شولتز، ۱۳۸۸: ۴۰). درک مکان زیست به عنوان محله در کلانشهرهایی مانند تهران به "شاخه‌ای می‌ماند که در سیاهی جنگل به سوی نور فریاد می‌کشد" و می‌توان به این تک‌شاخه امید بست تا شهر را از منجلابی که به آن گرفتار شده رهایی بخشد. تقویت محله‌ی التیامی است بر زخم‌های عمیقی که شهر نشینی بر پیکر ساکنین-اش نهاده و آن‌ها را از نعمت تعلق به مکانی خاص بی‌بهره گذارده‌است. به یاری محله شاید بتوان سرمایه‌ی اجتماعی را که از دل زندگی روستایی بر می‌آید به شهر منتقل نمود تا به واسطه‌ی آن انسان شهرنشین هم از مزایای زندگی در شهر برخوردار و هم از برخی معایب آن به دور باشد. ترسیم چهره‌ی آرمانی محله از نگاه ساکنان نیز افقی را مقابل دیدگان مان ترسیم می‌نماید که شهروندان تمایل دارند به سمت آن حرکت کنند. ویژگی‌های این مسیر می‌تواند بیان‌کننده‌ی انتظارات شهروندان از محله‌ای باشد که تمایل دارند در آن سکنی بگزینند، هم‌چنین به ما نشان خواهد داد که شهروندان آرمان‌های خویش را از چه منابعی استخراج می‌کنند.

ادبیات موضوع و چارچوب نظری

مفهوم محله همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد طی سال‌های اخیر با توجه به اهمیتش در مدیریت شهری، بارها و بارها به عنوان یکی از مفاهیم کلیدی پژوهش‌های مختلف، مورد ارزیابی قرار گرفته‌است. اما از این میان کم‌تر پژوهشی است که محله را از دید سازندگان اصلی آن، یعنی ساکنانش مورد ارزیابی قرار داده‌باشد. از سوی دیگر هرچند مفاهیم "یوتوپیا" و "آرمان" که گاه مورد توجه محققین قرار گرفته اما "محله آرمانی" مفهومی است که پژوهش مدونی در خصوص آن صورت نگرفته‌است. در زمینه روش مورد مطالعه نیز با وجود اهمیت پدیدارشناسی در حوزه جامعه‌شناسی، تاکنون پژوهشگران معدودی در این حوزه از روش پدیدارشناسی استفاده کرده‌اند. البته این روش مورد استفاده محققین رشته‌هایی نظیر فلسفه، معماری، شهرسازی، روان‌شناسی،

روان‌کاوی و علوم سیاسی قرار گرفته‌است. تمام موارد بیان شده، سبب گشته‌اند تا نگارنده در این مسیر با کم‌ترین پشتوانه تجربی قدم بردارد.

از میان پژوهش‌های مختلف در خصوص محله و به ویژه محله‌های تهران، طرح "ساختارشناسی هویت محله‌ای شهر تهران"^۳ از منابع مهمی است که در زمینه جمع‌آوری اطلاعات مورد استفاده قرار گرفته و انتخاب محله‌ها نیز بر اساس نتایج حاصل از این طرح صورت پذیرفته‌است. این طرح به بازشناسی تغییرات مورفولوژیک محله‌های شهر تهران می‌پردازد و سعی دارد تا شهر را از جنبه‌های عملکردی، اجتماعی، فرهنگی و سازمان فضایی آن مورد بررسی قرار دهد. طرح مزبور با این هدف صورت گرفته‌است تا فرایند توسعه‌ی پایدار شهری بر اساس و منطبق با شناخت به‌دست آمده انجام شود و از این رهگذر کم‌ترین آسیب به بستر طبیعی-تاریخی شهر و هویت‌های واقعی آن وارد آید.

مبانی نظری پدیدارشناسی

روش پدیدارشناسی با نام ادوموند هوسرل^۴ (۱۹۳۸-۱۸۵۹) فیلسوف آلمانی پیوند خورده‌است و وی به عنوان بنیان‌گذار پدیدارشناسی معرفی می‌شود. هرچند متفکرانی از جمله هایدگر، سارتر، مرلوپونتی، باشلار، ریکور، دریدا و دیگران نیز در این حوزه فعالیت نموده‌اند، اما این متفکران همگی متأثر از هوسرل به شمار می‌آیند و پس از وی و با تاسی از هوسرل به حوزه پدیدارشناسی پرداخته‌اند. پدیدارشناسی در طول یک‌صد سال بسط و گسترش خود اشکال گوناگونی گرفته‌است و امروزه روش‌های مختلفی هم‌چون پدیدارشناسی وجودی: سارتر، مرلوپونتی، پدیدارشناسی هرمنوتیکی: ریکور، گادامر، پدیدارشناسی زبان‌شناسانه: دریدا (به نقل از ماکس فان مانن، قابل دسترسی از طریق سایت: www.phenomenologyonline.com), پدیدارشناسی تخیلی: باشلار پدیدارشناسی زیبایی‌شناختی: یاوس، پدیدارشناسی رئالیسم: مدرسه‌های گوتینگن و مونیخ، پدیدارشناسی نشانه‌شناسانه: ژیل دلوز (سالکوفسکی، ۱۳۸۴: ۱۰) -بی‌واسطه و باواسطه- از پدیدارشناسی هوسرل اخذ شده‌اند.

گسترده‌گی پدیدارشناسی و شاخه‌های متعددی که می‌توان برای آن برشمرد، تعریف پدیدارشناسی را به امری دشوار بدل نموده و به همین دلیل تاکنون تعریفی منسجم و دقیق از این روش ارائه نشده‌است. بنابراین در این بخش به تبعیت از برخی دیگر از آثاری که در این حوزه نگاشته شده‌اند (سالکوفسکی، ۱۳۸۴: ۱۰) بر روشن نمودن هرچند محدود "افق پدیدارشناسانه" فضاقت شده‌است.

یکی از مهم‌ترین وجوه اشتراک روش‌های پدیدارشناسانه، نقطه عزیمت تمامی آن‌هاست. تمامی حوزه‌ها و شاخه‌های منشعب از پدیدارشناسی به نوعی و در نسبتی با هوسرل به سر می‌برند، به همین دلیل می‌توان هوسرل را یکی از نقاط اشتراکی تلقی نمود که تمامی شاخه‌های پدیدارشناسی به رغم مسیرهای متفاوتی که طی نموده‌اند نقطه آغازین‌شان را بر اندیشه‌های وی گذارده‌اند. هرچند هیچ‌کدام از شاخه‌ها، خود را ملزم به پذیرش بی‌چون و چرای آرای هوسرل ندانسته‌اند و انتقادهایی به وی وارد نموده‌اند، همین امر سبب شکل‌گیری حوزه‌های مختلف پدیدارشناسی شده‌است که در برخی از اصول میان‌شان اتفاق نظر نسبی وجود دارد. این اصول را می‌توان با بررسی آرای هوسرل مورد ارزیابی قرار داد.

اصول اساسی پدیدارشناسی پیرامون مفاهیم کلیدی این حوزه شکل گرفته‌اند. یکی از مهم‌ترین مفاهیم مورد نظر "اپوخه" است. اپوخه، "واژه‌ای یونانی به معنای اجتناب و دوری کردن از چیزی است" (85: Moustakas, 1994). اپوخه یا تحلیل پدیدارشناسانه به معنای کنارگذاشتن فرضیه‌های رایج و فراتر رفتن از روش‌های جا افتاده برای مشاهده است (پرتوی، ۱۳۸۷: ۳۶) هوسرل این واژه را برای اجتناب از مهم‌ترین پیش‌فرض دانش بشری یعنی اعتقاد به شیء فی نفسه، جدای از آگاهی انسان به کار

۳. طرح ساختارشناسی هویت محله‌ای شهر تهران توسط شرکت مهندسی مشاور مانیس‌تارپارسه طی سال‌های ۱۳۸۷-۱۳۸۹ و زیر نظر شرکت توسعه‌ی فضاهای فرهنگی انجام شده‌است. نتایج نهایی طرح فوق تا زمان نگارش مقاله قابل دسترسی نبوده‌است. اطلاعاتی که در این پژوهش مورد استفاده قرار گرفته‌است نتایج پیش از تصویب نهایی طرح است.

می‌برد. در واقع اپوخه گذشته از آن که مفهومی مهم در حوزه‌ی پدیدارشناسی به‌شمار می‌آید گامی مهم در استفاده از پدیدارشناسی به مثابه روش تحقیق است.

هسته‌ی معنایی اصلی در پدیدارشناسی را می‌توان "به سوی خود چیزها" دانست. این هسته‌ی معنایی را بر اساس اندیشه‌های هوسرل تعیین کرده‌ایم. در واقع پدیدارشناسی زمانی که به سراغ "چیزها" می‌رود آن‌ها را بر اساس ویژگی‌های ذاتی‌شان بررسی می‌کند. یکی از این ویژگی‌های ذاتی، الزام به بررسی پدیده‌ها در پیوند با یک‌دیگر است. چنین پیوندی نشان می‌دهد که هیچ یک از عناصر هستی جدای از دیگری قابل درک نیستند. "زیست جهانی" که پدیدارشناسی بر اساس این اصل بنا می‌نهد، زیست جهانیست که در آن آدمی جدای از جهان نیست بلکه به تعبیر هایدگر زیست جهانیست که "در-جهان-بودن"^۵ را مطرح می‌کند. در این زیست جهان با وحدت سوژه و ابژه مواجهیم، (نوربرگ-شولتز، ۱۳۸۸: ۷) سوژه و ابژه‌ای که در ادبیات پدیدارشناسی از آن‌ها به عنوان نوئما^۶ و نوئسیس^۷ یاد می‌شود.

یکی دیگر از باورهای بنیادین در پدیدارشناسی باور به این امر است که مکان را نمی‌توان به وسیله مفاهیم تحلیلی و علمی از سنخ علوم طبیعی شرح داد. در واقع علم طبیعی، امور موجود را در قالب انتزاع‌هایی در می‌آورد که دانش علمی را شکل می‌دهد و آنچه در این میان از بین می‌رود "زیست جهان روزانه" است (Schultz, 1970: 8).

براین اساس ما در این پژوهش سعی نمودیم تا اطلاعات را از طریق مصاحبه‌های عمیق و زندگی کردن در کنار مصاحبه شونده‌گان، جمع آوری کنیم و به دنبال آن بودیم که نه از طریق پرسش‌نامه بلکه از طریق گفت و گو و زیستن در کنار پاسخ‌گویان، به جهان ذهنی آن‌ها دست یابیم. چرا که خصلت پرسش‌نامه به گونه‌ایست که شیء مورد تحقیق را ناگزیر به صورت مفاهیم تکه تکه درآورده و ازین رو به جای پرداختن به هستی آن، بیشتر به موجودیت آن می‌پردازد و نتایج آن درصدد تبیین آن بر می‌آید تا فهم آن. ما بر این اصل باور داریم که نمی‌توان انسان‌ها را "تبیین" کرد بلکه باید آن‌ها را "فهم" کنیم. پدیدارشناسی یکی از راه-هایست که مسیر دست‌یابی به این فهم را برای ما مهیا می‌کند و از طریق آن می‌توان با جهان ذهنی بازی‌گران اصلی صحنه‌ی زندگی روزمره آشتی نمود و آشنا شد.

روش پدیدارشناسی

باگنار معتقد است هیچ روش قطعی برای تحقیقات پدیدارشناسانه وجود ندارد. (به نقل از پرتوی، ۱۳۸۷: ۱۶۷) با این حال دو گونه از رایج‌ترین روش‌های مورد استفاده در تحقیقاتی که با رویکرد پدیدارشناسانه به موضوع می‌نگرند را مورد بررسی قرار می‌دهیم. پارسه معتقد است با روش پدیدارشناسانه می‌توان به تجربه‌ی زیسته‌ی جامعه‌ی مورد مطالعه دست یافت. به تعبیر وی چنین تجربه‌ای در قالب یک جهان بین‌الذهانی^۸ شکل گرفته‌است و با رویه‌ای مبتنی بر یک درگیری دیالوگی قابل دست‌رسی است. بر-اساس این روش مصاحبه‌ای ساخت نیافته میان محقق و پاسخگو شکل می‌گیرد و پس از آن مراحل تحلیل آغاز می‌گردد. (محمدپور، ۱۳۸۹: ۲۷۶)

موستاکاس نیز مرحله‌ی را برای انجام تحقیقات پدیدارشناسانه پیشنهاد می‌کند. طرحی که وی پایه‌ریزی می‌نماید از سه بخش کلی تشکیل شده‌است که عبارتند از:

- جمع آوری داده
- سازماندهی، تجزیه تحلیل و ترکیب کردن داده‌ها
- خلاصه، معانی و نتایج (Moustakas, 1994: 6)

5 In-der-welt-sein
6 noema
7 noesis
8 Inter subjectivite

وی برای هریک ازین بخش‌ها نیز مراحل را تدوین نموده و معتقد است که الزامی برای رعایت هیچ یک از این بخش‌ها و مراحل وجود ندارد. درواقع این مرحله‌بندی شرح مراحلست که موستاکاس در یکی از پژوهش‌های خود با روش پدیدارشناسی طی نموده‌است و امکان آن که در تحقیقی دیگر از آن‌ها پیروی نماید نیز وجود دارد.

علاوه بر روش فوق، محققینی هم چون کولایزی، گیورگی، وان کام، وان مانن، استروبرت (Spiegelberg, 1975) و بسیاری دیگر نیز راه‌هایی برای انجام تحقیق‌های پدیدارشناسانه پیشنهاد کرده‌اند که شرح جداگانه هریک از آن‌ها ضروری به نظر نمی‌رسد. نکته‌ای که نباید از خاطر دور داشت هم‌گرا بودن گام‌های به ظاهر متفاوتی است که این محققین پیشنهاد می‌کنند. براین اساس و با توجه به اشتراکات مسیرهای بیان شده نگارنده مراحل زیر را برای انجام پژوهش خویش با روش پدیدارشناسی برگزیده است. این مراحل از میان گام‌هایی که استروبرت، کولایزی، گیورگی و پارسه بیان کرده‌اند برگزیده شده‌است. لازم به ذکر است که بیان گام‌های مختلف به معنای مراحل جداگانه نیست بلکه در این روش محقق به صورت چرخشی و رفت و برگشت مدام مسیر تحقیق را می‌پیماید و تا انتهای تحقیق به مرحله نخست باز خواهد گشت. اما تفکیک گام‌ها به منظور درک بهتر و سهل‌تر مسیر پیموده شده‌است.

در گام اول محقق یک توصیف شخصی از پدیده و مفهوم مورد مطالعه ارائه می‌دهد. این توصیف به محقق کمک می‌نماید تا با قضاوت‌های خویش در خصوص موضوع، مواجه شده و تا حد امکان از آن‌ها فاصله گیرد.

گام دوم پیش از ورود به میدان مورد مطالعه آغاز می‌شود و تا پایان پژوهش محقق به آن باز خواهد گشت. در این گام فرایند اپوخه صورت می‌گیرد و طی آن محقق پیش‌فرض‌های خویش را تعلیق کرده و سعی می‌کند تا با کم‌ترین پیش‌داوری پای به میدان مورد مطالعه بگذارد.

گام سوم شامل جمع‌آوری اطلاعات است. این اطلاعات از طریق مصاحبه‌های نیمه‌باز و مشاهده جمع‌آوری شده‌اند. علاوه بر مصاحبه سعی شده‌است تا با گذراندن ساعات طولانی در کنار مصاحبه‌شوندگان، از نزدیک نوع و نحوه‌ی ارتباط آنان با مکان زندگی‌شان مورد بررسی قرار گیرد.

در گام چهارم محقق با اطلاعات جمع‌آوری شده سرو کار خواهد داشت و مصاحبه‌ها را به دقت و با هدف آشکارسازی ذات‌ها مورد بررسی قرار می‌دهد.

از خلال مطالعه‌ی مصاحبه‌های انجام شده، عبارت‌های مهم با تمرکز بر مفهوم مورد مطالعه استخراج می‌شوند و این امر گام پنجم را نیز تکمیل می‌نماید.

فرمول‌بندی معانی، توصیفیست که می‌توان در خصوص گام ششم به کار برد. در این گام و در ادامه استخراج معانی از خلال مصاحبه‌های انجام شده، عبارت‌های مهم به طور دقیق‌تر شرح داده می‌شوند.

در گام هفتم معانی در یک پیوستار خوشه مانند سازماندهی خواهند شد.

گام هشتم به حذف داده‌های نامنتطب اختصاص دارد. داده‌هایی که از مصاحبه‌ها بیرون کشیده شده‌اند اما پس از خوشه‌بندی مشخص شده‌است که کم‌تر از سایر داده‌ها مفهوم مورد نظر را به طور دقیق توصیف می‌نمایند در این گام حذف می‌شوند.

نمونه‌گیری در روش پدیدارشناسی

در روش‌های کیفی مناسب بودن نمونه از طریق تصادفی بودن تضمین نمی‌شود، چراکه نمونه‌های مورد مطالعه در بیشتر موارد تصادفی نیستند. محقق در روش‌های کیفی نمونه خویش را بر اساس "میزان روشنایی بخشی" روندی انتخاب می‌نماید که پژوهش تا آن مرحله طی نموده‌است. با توجه به این شیوه‌ی نمونه‌گیری به نظر می‌رسد که محقق به قاعده‌ای نیاز دارد تا بر اساس آن زمانی را برای توقف روند نمونه‌گیری و جمع‌آوری اطلاعات در نظر گیرد، این قاعده را اشباع نظری در اختیار قرار می‌-

دهد. (فیلیک، ۱۳۸۸: ۱۳۹) براین اساس نمونه‌گیری زمانی پایان می‌یابد که اشباع نظری حاصل شود، اشباع نظری بدین معناست که افزودن بر نمونه‌ها چیز جدیدی به یافته‌های محقق اضافه نکند.

در این پژوهش به منظور انتخاب محله‌های مورد بررسی از روش نمونه‌گیری هدفمند استفاده شده‌است بر این اساس با توجه به اهداف تحقیق سه محله انتخاب شدند که از این میان امامزاده یحیی با قدمت سکونت بیشتر در مرکز شهر قرار دارد و تهران‌پارس و آریاشهر که شکل‌گیری‌شان به ترتیب به دهه‌های ۴۰ و ۵۰ باز می‌گردد در شرق و غرب تهران قرار دارند. در انتخاب مصاحبه‌شوندگان نیز از آنجایی که این پژوهش به دنبال تعمیم یافته‌ها نیست و با توجه به محدودیت‌های موجود، از نمونه‌گیری غیر احتمالی و در دسترس استفاده شده‌است.

یافته‌های پژوهشی که این مقاله براساس آن تدوین شده‌است، بر مبنای تحلیل ۳۴ مصاحبه‌ای است که اطلاعات از میان‌شان استخراج شد، سهم هریک از محله‌های آریاشهر و تهران‌پارس ۱۲ مصاحبه و امامزاده یحیی ۱۰ مصاحبه است. این مصاحبه‌ها با ساکنانی انجام شد که ما بین ۲۰ تا ۴۰ سال سن داشتند و از نظر گروه‌های جنسی نیز به نسبت مساوی ۶ زن و ۶ مرد در تهران‌پارس و آریاشهر و ۵ زن و ۵ مرد در امامزاده یحیی هستند. بیشتر مصاحبه‌شوندگان از سکونت‌شان در محله بیش از ۴ سال می‌گذشت، البته این میزان در امامزاده یحیی با توجه به تداوم سکونت بالا به مراتب بیش از دو محله‌ی دیگر بود. در واقع مصاحبه‌شوندگانی که در امامزاده یحیی سکونت داشتند بیش از ۲۰ سال از سکونت‌شان در این محله می‌گذشت و این امر بدان معناست که بیشترین زمان زندگی‌شان را در این محله گذرانده بودند.

مسئله‌ی اعتبار یافته‌ها

مبحث اعتبار در تحقیق‌های کیفی واجد اهمیت زیادی است. پرسش از اعتبار یافته‌ها در پژوهش‌های کیفی در واقع پرسش از این مساله است که نتایج به دست آمده تا چه حد بر اطلاعات جمع‌آوری شده متکی است؟ (فیلیک، ۱۳۸۸: ۴۱۴) بر همین اساس معیارهای مختلفی برای سنجش اعتبار توسط محققین وضع شده‌است. از میان این معیارها پژوهش حاضر از معیارهای اعتبار پاسخ-گو، تبیین کنترل شده^{۱۰} (محمدپور، ۱۳۸۹: ۲۸۵) و هم‌چنین اعتبار برپایه‌ی رویه‌ی تحقیق^{۱۱} (فیلیک، ۱۳۸۸: ۴۱۷) استفاده کرده‌است. بر اساس اعتبار پاسخ‌گو پس از استخراج مفاهیم از دل مصاحبه‌ها آن‌ها را با پاسخ‌گویان در میان قرار داده و پس از تایید یافته‌ها از سوی پاسخ‌گویان به خوشه‌بندی و سازمان‌دهی اطلاعات پرداختیم. در این مرحله نیز بار دیگر یافته‌ها را مورد ارزیابی گروه دیگری قرار دادیم که این گروه شامل داورهایی متخصص در زمینه موضوع مورد بررسی بودند. اعتبار بر پایه‌ی رویه‌ی تحقیق نیز با رعایت نکاتی که ولکات بیان نموده‌است در طول فرایند تحقیق، با ورود به میدان مورد مطالعه، در خلال مصاحبه‌ها، و پس از آن با بیرون کشیدن مفاهیم و نگارش یافته‌ها صورت گرفته‌است.

یافته‌های پژوهش

در این قسمت به تحلیل نتایج و مفاهیم به دست آمده از مصاحبه‌های صورت گرفته پرداخته می‌شود. بدین منظور ابتدا نگاهی گذرا به مفاهیم استخراج شده از نظریه‌های مختلف می‌اندازیم. لازم به یادآوریست که این پژوهش با رویکردی پدیدارشناسانه صورت گرفته‌است و نظریه‌هایی که اندیشمندان مختلف در خصوص موضوع مورد بررسی ارائه داده‌اند چندان واجد اهمیت نیست. چرا که یکی از اصول و باورهای مهم در روش مورد استفاده، عدم جواب دهی نظریه‌های موجود است. در واقع به دلیل شکافی که میان نگاه نظریه‌پردازان و جامعه مورد بررسی وجود دارد، محقق به سراغ جامعه مورد بررسی می‌رود تا از تجربه زیسته آن‌ها سخن گوید، و مفهوم مورد بررسی را آن‌گونه که جامعه مورد نظر در زیست خود تجربه می‌کند، باز تعریف نماید. در این باز تعریف، نقاط و مولفه‌هایی که از دید نظریه‌پردازان دور مانده‌است و یا کم‌تر توجهی به آن داشته‌اند نیز شناسایی می‌شود. به منظور شناخت

همین نکات مغفول مانده می‌بایست ابتدا مولفه‌هایی که اندیشمندان و سیاستگذاران این حوزه به منظور تعریف محله از آن‌ها سود جسته‌اند را مشخص نمود.

بررسی مهم‌ترین نظریات مطرح در حوزه شهری در خصوص تعریف مفهوم محله و مهم‌ترین ویژگی‌های آن، ما را به مولفه‌های بیان شده در جدول شماره ۱ رهنمون ساختند. با توجه به آن که محله پدیده‌ای است که در هر کشوری ممکن است ویژگی‌هایی منحصر به فرد داشته باشد، نظریات برخی نظریه‌پردازان کشورمان نیز در خصوص محله در جدول جداگانه آورده شده است. بر- اساس جمیع مولفه‌های بیان شده محله را می‌توان فضایی تلقی نمود که ارائه خدمات، همبستگی اجتماعی، هویت بخشی و همسانی ساکنان از لحاظ قشر اجتماعی و اقتصادی بارزترین ویژگی‌های آن است و این ویژگی‌ها سبب ارتقاء کیفیت زندگی ساکنان می- گردد. در خصوص ذهنی بودن و یا عینی بودن این مفهوم اشتراک نظری میان اندیشمندان وجود ندارد، برخی محله را بیشتر امری ذهنی قلمداد می‌نمایند که زیستن در آن به حس ساکنان باز می‌گردد، اما برخی دیگر محله را امری عینی ترسیم می‌نمایند که دارای مرزهایی مشخص و دقیق است. در این مرزها نوعی خودکفایی نسبت به بیرون وجود دارد. این دسته از اندیشمندان محله را به معنای واحدهای خردی تلقی می‌نمایند که مدیریت شهر را امکان‌پذیرتر می‌نمایند.

جدول شماره (۱) ویژگی‌های بارز محله از نگاه اندیشمندان

نظریه پرداز	ویژگی‌های بارز محله	مفهوم استخراج شده
ابنزر هاوارد	وجود فضای سبز کافی تعیین مرزهای محله امکان دسترسی پیاده به خدمات روز مره استفاده کمتر از وسایل نقلیه موتوری	ارائه خدمات امر عینی مرزهای دقیق ارتقاء کیفیت زندگی
لوتیز مامفورد	استقلال و خودکفایی کامل محله جواب‌گویی نیازمندی‌های روزمره ساکنان ارتقاء شرایط زندگی ساکنان	استقلال و خودکفایی ارتقاء کیفیت زندگی
لوکوربوزیه	وسيله رفاهي، ارتقاء شرایط زندگی ساکنان	ارائه خدمات ارتقاء کیفیت زندگی
راپاپورت	ابزاری برای بازیابی هویت شهروندان	هویت بخشی
پارک	محله بخشی از شهر که بدون وجود طرحی از قبل پدید آمده باشد. ساکنان یک محله همسان (از لحاظ موقعیت و شرایط اقتصادی) هستند.	عدم طراحی همسانی
انگلهارد	واحدهای همسایگی همچون دانه‌های زنجیر که کالبد شهر را می‌سازد، دسترسی آسان به خدمات شهری	ارائه خدمات ارتقاء کیفیت زندگی
کلرنس پری	دسترسی آسان به خدمات عمومی مورد نیاز خانواده‌ها (مدرسه، مغازه های خرده فروشی، امکانات تفریحی)	ارائه خدمات
کوین لینچ	تمایز سیمای بیرونی و درون محله محله باید واجد دو بعد باشد تا ناظر احساس کند وارد آن شده است. اجزای محله خصوصياتی مشترک دارند	امر حسی امر ذهنی همسانی
نوربرگ-شولتز	ساکنان به یک مکان معنا می‌دهند این معنا از طریق تمایز عرصه بیرونی و درونی اعتبار می‌یابد هر مکان مرز و قلمروی دارد که سبب محصوریت می‌شود و مرکزیت در آن پدید می‌آید با کمک این مولفه‌ها مکان کاراکنر می‌یابد	هویت بخشی مرزهای مشخص کاراکنر مکان
توسلی	جایگاه برقراری ارتباط نزدیک، تقویت همبستگی کاهش تضادهای اجتماعی، سرچشمه پیدایش گروه‌های اجتماعی	همبستگی اجتماعی برقراری روابط اجتماعی
مشهدی زاده	تشکیل دهنده شهر، مجموعه افرادی که براساس روابط، مناسبات، شکل و وابستگی‌های قومی، مذهبی و حرفه‌ای یا سرزمینی، در مکانی مشخص جمع شده‌اند	همسانی
شکیبامنش	اجتماع کوچک اما طبیعی، محیط مساعد برای برقراری روابط اجتماعی امکان بازشناسی شخصیت	هویت بخشی برقراری روابط اجتماعی همبستگی اجتماعی
خاکساری	واحدهای اصلی شکل دهنده شهر، خودکفایی و استقلال سکونتی مشروط، همبستگی داخلی، همسانی قومی، خانوادگی و گاه اداری، حرفه‌ای و طبقاتی	خودکفایی همبستگی همسانی
فلامسکی	خود یاری و استقلال سکونتی مشروط و محدود محله‌ها بر خلاف بازار دارای حجاب سکونتی هستند رفتار اجتماعی ساکنان در محله نسبت به فضای بیرون از آن شکل خاص می‌یابد.	خودکفایی حس آشنایی

هرچند برخی از مفاهیم میان صاحب نظران و جامعه مورد بررسی یکسان است اما در مجموع می‌توان تعریف صاحب نظرانی که محله را امری ذهنی و مبتنی بر احساس ساکنان تعریف نموده‌اند، نزدیک‌تر به مفاهیم و مولفه‌هایی دانست که از مصاحبه‌های صورت گرفته استخراج شده‌است.

پرسش‌های اصلی که در مصاحبه‌ها، در خصوص مفهوم محله از پاسخ‌گویان پرسیده شده‌است، به قرار زیر هستند:
به نظر تان در محله زندگی می‌کنید؟

این جا چه ویژگی‌هایی دارد که شما آن را محله می‌دانید/ نمی‌دانید؟

یک محله باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد؟

این سه سوال به گونه‌های مختلف از پاسخ‌گویان پرسیده شده‌است و گاه در حین پاسخ‌ها به منظور روشن‌تر شدن موضوع سوالات دیگری نیز مطرح شده‌اند. اما در مجموع می‌توان پاسخ‌های به دست آمده را نتیجه این سه سوال دانست. بر اساس این پرسش‌ها نوع نگاه جامعه مورد بررسی به مفهوم محله را می‌توان در دو دسته کلی تقسیم‌بندی نمود. گروهی که محله را با صفاتی مثبت -به معنای عام- بازتعریف و گروهی دیگر، محله را با مولفه‌هایی منفی -در کلیت آن- ترسیم کرده‌اند. این اختلاف آراء از ویژگی یکسانی نشأت می‌گیرد. هر دو گروه بر برقراری روابط اجتماعی در محله تاکید می‌کنند، اما گروهی وجود این روابط را به معنای صمیمت ساکنان با یکدیگر و همبستگی در یک محله تلقی کرده، و گروهی دیگر چنین روابطی را به عنوان یکی از نشانه‌های سنتی بودن جامعه به شمار آورده و آن‌را مترادف با کنجکاوی و ورود به حیطه خصوصی زندگی ساکنان قلمداد می‌کنند. بی‌شک با چنین برداشتی از مفهوم محله تمایلی به سکونت در فضاهایی این چنینی وجود ندارد.

از میان صاحب نظرانی که آراء آن‌ها در جدول شماره ۱ بیان شده‌است، نوربرگ -شولتز اهمیت ویژه‌ای دارد. دلیل این اهمیت آن است که وی با نگاهی پدیدارشناسانه مفهوم مکان را مورد بررسی قرار داده و مولفه‌هایی که بیان می‌کند از دل چنین نگاهی بیرون آمده‌است.

ویژگی محله به عنوان مکانی برای برقراری روابط اجتماعی و به دنبال آن ایجاد صمیمیت و همبستگی میان ساکنان یکی از مولفه‌هایست که بیشتر نظریه پردازان نیز به آن توجه داشته‌اند، اما آن‌چه تا حدودی در این خصوص نادیده انگاشته شده‌است، حد و میزان این روابط است. هر کنش‌گر به منظور برقراری روابط اجتماعی از معیارهایی شخصی پیروی می‌نماید، به همین دلیل ما با تمامی کنش‌گرانی که در طول روز برخورد می‌نماییم به برقراری روابط اجتماعی در یک سطح نمی‌پردازیم. در این راستا با توجه به ویژگی‌های شخصی و اخلاقی مان از میان کنش‌گران مختلف گروهی را انتخاب نموده و به رابطه‌مان با آن‌ها عمق بیشتری می‌بخشیم. این گروه که معمولاً دایره دوستان را تشکیل می‌دهند بیشترین نیازمان به برقراری روابط اجتماعی را تامین می‌کنند. ممکن است هیچ یک از این افراد در محیط کار و یا نزدیک محل سکونت ما نباشند اما در هفته و ماه‌ساعتی را به گذراندن در کنار آن‌ها اختصاص می‌دهیم. این که چرا این افراد را برای برقراری روابط اجتماعی برگزیده‌ایم به هم‌خوانی ویژگی‌های شخصیتی بازمی‌گردد. در غالب مواقع اعضای یک گروه هم‌خوانی بیشتری با یکدیگر از لحاظ ویژگی‌های شخصیتی دارند. این افراد از سوی یکدیگر و از میان تمامی کنش‌گرانی که در طول روز با آن‌ها برخورد می‌کنند انتخاب و برگزیده شده‌اند. این امر تا حدودی روشن می‌کند که چرا برخی حاضر به برقراری روابط اجتماعی با همسایگان‌شان نیستند. همسایگی چندان امری اختیاری نیست و ساکنان همسایگان خویش را انتخاب نمی‌کنند بلکه تا حدودی بالاجبار و یا از سر تصادف با یکدیگر همسایه می‌شوند. به همین دلیل اختلاف ویژگی‌ها و خصایل شخصی میان همسایگان امری طبیعیست. با وجود اختلاف‌هایی از این دست منطقی به نظر می‌رسد که برخی ساکنان تمایلی به برقراری روابط اجتماعی در محیط زندگی‌شان نداشته باشند.

نباید این عدم تمایل را مترادف با عدم تمایل به برقراری روابط اجتماعی به معنای عام آن در نظر گرفت. چرا که انسان نیاز به برقراری روابط اجتماعی با هم‌نوعان خود دارد. اما اجباری در محدود شدن این روابط به محیط پیرامون محل سکونت وجود ندارد.

کنش گران ترجیح می‌دهند با افرادی به برقراری روابط اجتماعی بپردازند که با آن‌ها هم‌خوانی بیشتری دارند نه الزاماً نزدیکی فضایی.

نکته دیگری که نباید از خاطر دور داشت مشکل بودن حفظ حریم خصوصی در فاصله نزدیک است. از برخی پاسخ‌گویان که تمایلی به برقراری روابط اجتماعی با همسایگان‌شان نداشتند و مفهوم محله را مترادف با این نوع رابطه می‌دانستند پرسیده شد که چنانچه با دوستان‌شان در یک محله زندگی می‌کردند چطور؟ آیا در چنین شرایطی نیز حاضر به برقراری روابط اجتماعی در محدوده‌ی محله نبودند و هم‌چنان محله را به عنوان فضایی شناسایی می‌کردند که در آن حوزه خصوصی معنای خور را از دست می‌دهد؟ بیشتر پاسخ‌گویان باز هم حاضر به برقراری روابط با دوستان و در چنین شرایطی همسایگان‌شان تحت عنوان مفهوم هم-محله‌گی نبودند. یکی از دلایل عدم تمایل این گروه به همسایگی و هم‌محله شدن با دوستان‌شان مشکل بودن حفظ حریم خصوصی در فاصله مکانی نزدیک است. به همین دلیل و با توجه به نتایج به دست آمده از مصاحبه‌ها می‌توان، حد و حدود قائل شدن برای برقراری روابط اجتماعی در محله را امری دانست که نظریه پردازان چندان دقت نظری در خصوص آن اعمال نکرده‌اند. این امر با توجه به اهمیت روزافزون حوزه‌ی خصوصی در جوامعی که در حال گذر از وضعیت سنتی خویش هستند واجد اهمیت ویژه‌ای می‌گردد.

با توجه به مطالب بیان شده می‌توان مولفه "برقراری روابط اجتماعی" را فارغ از بار معنایی مثبت و یا منفی آن یکی از مولفه‌های اثر گذار در تعریف مفهوم محله از سوی ساکنان دانست. نکته دیگر در این خصوص پررنگ بودن وجه ذهنی محله، و نقش تجربه زیستن در آن به عنوان امری حسی است. بسیاری از پاسخ‌گویان در تعریف مفهوم محله از نوع احساس خود کمک می‌گیرند و کم‌تر این مفهوم را نیازمند پیاده سازی در عالم واقع می‌دانند. به همین دلیل جز یک مورد، به وجود مرزهای دقیق به عنوان یکی از ویژگی‌های محله اشاره نشده‌است. بیشتر پاسخ‌گویان از احساس‌هایی هم‌چون، امنیت، آرامش، آشنایی و حس‌هایی این‌چنینی به عنوان نشانه‌های زیستن در یک محله یاد می‌کنند. در کنار این دسته از احساس‌ها، حس تعلق نیز از دیگر مولفه‌هاییست که ساکنان به یاری آن محله را باز تعریف می‌کنند. این حس که معمولاً به دنبال انواع دیگر حواس مطرح شده‌است حاکی از نوعی وابستگی عاطفی فرد به مکانیست که در آن زندگی می‌کند. البته این مکان خارج از خانه و در واقع فضاییست که یک شهروند در حد واسط میان خانه و شهر تجربه می‌کند، فضایی که نه به اندازه‌ی خانه خصوصیت و نه در حد شهر فضایی عمومی تلقی می‌گردد، فضایی میانی، میان خانه و شهر، میانه فضای عمومی و خصوصی.

حس تعلق به چنین فضایی مانع از جابه‌جایی مداوم ساکنان در سطح شهر می‌شود و محل سکونت یا محله را برای ساکنان واجد ویژگی‌هایی می‌کند که از لحاظ حسی، قادر به قائل شدن تمایز میان آن و دیگر فضاها می‌باشند. حس تعلق را می‌توان تا حدودی حاصل از ویژگی‌هایی هم‌چون حس آشنایی، حس امنیت، حس آرامش و در مجموع احساسی دانست که ساکنان گاه از آن با عنوان کلی "حس خوب" یاد می‌کنند. به نظر می‌رسد چنین احساس تعلق بی‌ارتباط با ویژگی دیگری که با مفهوم "هویت بخشی" از سوی ساکنان مطرح شده‌است، نیست.

هویت بخشی یک فضای شهری بیش از هرچیز به معنای تمایز میان فضایی مشخص با سایر فضاها است که این تمایز از سوی ساکنان به عنوان امری حسی شناسایی می‌شود. در این زمینه می‌توان به آراء نوربرگ-شولتز در خصوص روح مکان استناد نمود. هرچند وی در نظریات خویش به مفهوم محله نیندیشیده و تعریفی از این مفهوم ارائه نکرده‌است، اما در خصوص مکان، روح مکان و احساس تعلق به آن آثار متعددی منتشر کرده‌است. به نظر می‌رسد می‌توان آن‌چه ساکنان به عنوان "هویت بخشی محله" مطرح کرده‌اند را در کنار مولفه‌هایی همچون، خاطره، وابستگی و تاریخ در قالب مفهوم "حس مکان" بیان کرد. البته حس مکان مدنظر مصاحبه شوندگان به طور کامل منطبق بر حس مکانی که نوربرگ-شولتز مطرح می‌کند نیست. وی معتقد است داشتن حس مکان نسبت به فضایی خاص در شهر، به معنای برخوردار بودن از پایگاهی وجودیست، پایگاهی که وجود آن نیاز بنیادین انسان است.

(نوربرگ-نوربرگ-شولتز، ۱۳۸۸: ۴۰) آنچه حس مکان مورد نظر نوربرگ-شولتز را از مفهوم بازتعریف شده مصاحبه شوندگان مجزا می‌نماید تاکید نوربرگ-شولتز بر وجه کالبدی و فیزیکی این مفهوم است امری که پاسخ‌گویان چندان توجهی به آن نداشته‌اند. نوربرگ-شولتز هم به وجه عینی مفهوم حس مکان توجه داشته‌است و هم به وجوه ذهنی و حسی این مفهوم. با توجه به آن که بیشتر پاسخ‌گویان در بازتعریف مفهوم محله آن را امری حسی، ذهنی و غالباً شخصی تعریف کرده‌اند طبیعتاً که چندان استقبالی از وجوه فیزیکی و کالبدی مفهوم حس مکان نیز نکنند.

در این مجال و بر اساس نگاه پدیدارشناسانه نوربرگ-شولتز می‌توان حتی دیدگاه پاسخ‌گویانی که تمایل به زیستن در فضایی تحت عنوان محله را نداشتند تحلیل کرد. وی در خصوص دغدغه‌های انسان مدرن معتقد است، چنین انسانی به دنبال مفهوم "آزادی" است و می‌خواهد از طریق این "آزادی" بی آن که پایبند به مکانی خاص گردد، جهان را به تسخیر خویش درآورد، در واقع به دنبال نوعی سیالیت و روانی به معنای جاری بودن است و این امر محقق نمی‌شود جز زمانی که فرد احساس تعلق به هیچ مکانی نداشته‌باشد. (نوربرگ-نوربرگ-شولتز ۱۳۸۸: ۳۸) از این گذشته ما نیک می‌دانیم که یکی دیگر از دغدغه‌های انسان مدرن فردیت است که حوزه خصوصی در آن واجد اعتباری والا می‌شود. این دغدغه‌ها را می‌توان به روشنی از میان مفاهیم مصاحبه‌شوندگانی که تمایل به زیستن در محله ندارند بیرون کشید. نوعی واهمه از روابط اجتماعی در سطح گسترده و به شکل عمیق؛ دلیلی جز وحشت از خدشه‌دار شدن حریم خصوصی این دسته از پاسخ‌گویان ندارد. همان‌گونه که بیشتر بیان شد این گروه نیز هم-چون سایر شهروندان بی‌نیاز از برقراری روابط اجتماعی نیستند اما این‌گونه روابط را به شدت مدیریت می‌کنند و آنچه در این زمینه اولویت دارد حفظ حریم خصوصیت، به همین دلیل روابط اجتماعی تا حدی پذیرفته می‌شود که تهدیدی برای فردیت این دسته از افراد به‌شمار نیاید.

حال بار دیگر به سراغ گروه نخست می‌رویم و درک آنان در خصوص آنچه از این پس تحت عنوان "حس مکان" شناخته می‌شود، را با آراء نوربرگ-شولتز تطبیق می‌دهیم. حس مکان مورد نظر پاسخ‌گویان علاوه بر آن که بیشتر بر ذهنی بودن مفهوم محله متکیست، بیان‌گر نقش محله در هویت بخشی به ساکنان نیز به‌شمار می‌آید. هرچند نمی‌توان صراحتاً مشخص کرد که ساکنان به دلیل آن که به محله وابسته‌اند آن را محیطی مجزا از پیرامون تصور می‌کنند و یا از آن رو که این محیط به دلیل ویژگی-هایش از پیرامون مجزاست به آن وابسته می‌شوند و احساس تعلق دارند، اما روشن شدن این امر نیز چندان تغییری در اصل قضیه ایجاد نخواهد کرد. مهم آن است که بیشتر مصاحبه‌شوندگان بر این باورند که یک مکان برای "محله" بودن می‌بایست ویژگی ممتازی داشته باشد تا از فضای پیرامون خویش متمایز گردد، حتی این ویژگی ممکن است دل‌بستگی شخصی ساکنان و وابستگی آن‌ها به محله باشد و نه ویژگی و خصلتی در ذات محله. به همین دلیل الزاماً تمایز محله به معنای تمایز شکل و نوع بافت و یا حتی تمایز ساکنان نیست، بلکه وابستگی ساکنان به دلیل حضور فضای محله در خاطرات مشترک‌شان می‌تواند سبب گردد این محله به فضایی متمایز در سطح شهر مبدل و واجد هویت شود، در این شرایط محله هویتی را که با ساکنانش کسب کرده به آن‌ها می‌بخشد و این داد و ستد عاطفی پیوند ساکنان با محله را مستحکم‌تر می‌کند. به همین دلیل می‌توان مراد ساکنان از هویت بخشی را امری مترادف با معنا دهی دانست، که سبب پویایی و سرزنده بودن محله می‌گردد. ساکنان به دلیل وجود خاطرات‌شان و گره خوردن خاطرات با فضای محله به آن وابسته می‌شوند، این وابستگی، سبب پیدایی حس تعلق به مکان زندگی خواهد شد و این امر درون خود حامل حس مکان است، حسی که محله را برای ساکنانش از سایر نقاط شهر متفاوت می‌کند.

آنچه وجه افتراق مفهوم حس مکان نوربرگ-شولتز و حس مکان مدنظر مصاحبه‌شوندگان را مشخص می‌کند تاکید نوربرگ-شولتز بر محصوریت و مرکزیت در مکان است. از دیدگاه نوربرگ-شولتز این تمرکز و حصار اصلی‌ترین و شاخص‌ترین ویژگی یک مکان است، درون چنین حصاری مکان واجد کاراکن و شخصیت می‌گردد. این کاراکن در فرایند زمان شکل می‌گیرد و به همین دلیل حامل باری تاریخیست که خاطره‌های ساکنان را از مکان به همراه دارد. بر این اساس به نظر می‌رسد مهم‌ترین

اختلاف نظر مصاحبه‌شوندگان و آراء نوربرگ-شولتز در عدم قائل شدن حصار برای محله از سوی مصاحبه‌شوندگان است. در واقع مصاحبه‌شوندگان محله را کم‌تر به عنوان فضایی فیزیکی و عینی قلمداد می‌کنند. این اختلاف نظر نه تنها میان مصاحبه‌شوندگان و نوربرگ-شولتز بلکه میان آن‌ها با بیشتر نظریه پردازانست که چکیده اندیشه‌شان در جدول شماره ۱ مشاهده می‌شود. به عنوان جمع‌بندی باری دیگر به بازتعریف مصاحبه‌شوندگان از مفهوم محله می‌پردازیم و پیش از آن ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که میان ساکنان محله‌های مختلف تفاوتی از نظر مولفه‌هایی که برای تعریف محله استفاده کردند وجود نداشت. بر این اساس محله مفهومیست ذهنی، به فضایی شهری اطلاق می‌شود که همسایگان نسبت به آن "حس مکان" دارند، در این فضا به برقراری روابط اجتماعی با یک دیگر می‌پردازند، و برای این روابط حد و حدودی معین قائل هستند. آنچه نظریه‌پردازان چندان به آن توجه نداشته‌اند عدم تمایل گروهی از شهروندان به برقراری روابط اجتماعی با همسایگان، تاکید بر ذهنی بودن مفهوم نزد ساکنان، و اهمیت حس مکان در شناخته شدن یک محیط به عنوان محله است.

نکته دیگری که لازم است مورد توجه قرار بگیرد آن است که بسیاری از مولفه‌هایی که مصاحبه‌شوندگان به عنوان مفهوم محله بیان کرده‌اند و در واقع محله را به یاری این مولفه‌ها معنا می‌کنند در امامزاده یحیی دیده می‌شود. به عنوان مثال مفاهیمی نظیر حس آشنایی، خاطره جمعی، احساس تعلق، وجه تاریخی، هویت، ارائه خدمات و روابط اجتماعی میان همسایگان مفاهیمی هستند که به صورت عینی در امامزاده یحیی دیده می‌شوند و ساکنان این محله نیز به منظور تعریف مفهوم محله و به تصویر کشیدن آن، از این مفاهیم استفاده می‌کنند. ساکنان امامزاده یحیی هرچند هم‌چنان بسیاری از این ویژگی‌ها را درون محله خویش حفظ کرده‌اند اما معتقدند در گذشته این مولفه‌ها وضوح بیشتری داشتند، امروز کم رنگ شده‌اند و به همین دلیل محله امامزاده یحیی کیفیت پیشین خود را از دست داده‌است. این امر تمایل به نقل مکان از محله را افزایش داده‌است و نسل جوان ترجیح می‌دهند پس از استقلال از خانواده به محله‌هایی که واجد منزلت اجتماعی بالاتری هستند نقل مکان کنند.

به دنبال این نقل مکان‌ها، به مرور امامزاده یحیی از ساکنانی که به سنت‌های زندگی در ساختار محله آشنا بوده‌اند و به دلیل تداوم سکونت الفت و رابطه عاطفی میان آن‌ها با محله شکل گرفته بود، خالی می‌شود و در مقابل مهاجران جدیدی در محله ساکن می‌شوند که نه شناختی از بافت قدیم دارند و نه خاطرات‌شان در ارتباط با این محیط شکل گرفته‌است، به همین دلیل در قبال نگهداری و مرمت آن احساس مسئولیت لازم را ندارند. این روند سبب می‌گردد تا محله‌های مسکونی قدیمی با تبدیل شدن به محله‌های فقیرنشین، به سمت "انزوای شهری" کشیده شوند (خاکساری، ۱۳۸۸: ۳۵).

حیات محله در گروهی ساکنان آن است، ساکنانی که به محله‌ی خویش دل‌بسته باشند. امامزاده یحیی به دلیل قدمت زیاد در حال حاضر کم و بیش از نعمت حضور این ساکنان بهره‌مند است. این دل‌بستگی به مرور زمان و با گره خوردن خاطرات ساکنان به فضای محله روی می‌دهد. در گذشته فضاهای شهری نقش بسیار مهمی در زندگی فردی و خانوادگی مردم داشتند، بسیاری از فعالیت‌های جمعی، گذران اوقات فراغت و تبادل اطلاعات از طریق تماس‌های چهره به چهره در فضاهایی نظیر محله‌ها صورت می‌گرفت. (سلطان‌زاده، ۱۳۸۵: ۲) این امر باعث گره خوردن خاطرات ساکنان با فضای محله می‌شد و حضور محله در خاطره جمعی به وابستگی عاطفی منجر می‌شد که از نقل مکان‌های مداوم ساکنان جلوگیری و افراد را به محل زندگی‌شان پایبند می‌کرد. در واقع اهمیت خاطره از آن روست که سبب پیوند با محیط و جذابیت محیط در نگاه شهروندان می‌شود. قدرت خاطره در احساس تعلق به مکان شهری غیر قابل چشم‌پوشیست، خاطرات قادر خواهند بود حتی مکانی را که به ظاهر واجد چندان جذابیتی نیستند برای شخص منحصر به فرد کنند (بنیامین، ۱۳۸۷: ۷۶).

هرچند وجود خاطره سبب دل‌بستگی و احساس تعلق به محله می‌شود اما این ویژگی برای تداوم سکونت در محله کافی نیست. بسیاری از مصاحبه‌شوندگان در هر سه محیط مورد بررسی، محله را فضایی می‌دانسته‌اند که به آن احساس تعلق کنند اما ما نیک می‌دانیم که تنها احساس تعلق به مکانی که دوست می‌داریم سبب ماندگاریمان در آن نخواهد بود. چنانچه تداوم سکونت در یک

مکان وجود نداشته باشد و میزان جابه‌جایی ساکنان بالا باشد، با صحنه‌ای مواجه می‌شویم که در آریاشهر و تا حدودی تهرانپارس رقم خورده‌است و این دو پهنه کم‌تر به عنوان محله از سوی ساکنان شناخته می‌شوند. دلیل این امر آن است که عدم ماندگاری ساکنان و بی‌قراری‌شان، مانع از ایجاد حس آشنایی با محیط و هم‌چنین همسایگان می‌شود، در نتیجه روابط اجتماعی شکل نمی‌گیرد. درحالی که وجود این روابط یکی از اصلی‌ترین و بنیادی‌ترین مولفه‌هایست که سبب شکل‌گیری محله خواهد شد. در صورت عدم وجود روابط اجتماعی میان ساکنان شاهد محیطی خواهیم بود نظیر آن‌چه در آریاشهر قابل مشاهده‌است و ساکنان نیز به آن واقفند. انسان‌هایی که کنار یک‌دیگر زندگی می‌کنند، از کنار یک‌دیگر عبور می‌کنند، بی‌آن‌که حتی ارتباط چهره به چهره میان‌شان برقرار گردد، انسان‌هایی به معنای واقعی کلمه غریبه با یک‌دیگر.

وقتی که می‌گوییم وجود خاطره و آن‌چه به عنوان "حس مکان" مطرح شده‌است به رغم اثرگذاریش بر ماندگاری ساکنان، شرط کافی برای ممانعت از بی‌قراری‌شان نیست، در واقع تجربه امام‌زاده یحیی را در مقابل خود می‌بینیم و با استناد به آن چنین حکمی را صادر می‌نماییم. در امام‌زاده یحیی ساکنان مکان زندگی خود را به معنای واقعی کلمه محله می‌دانند و به سبب گره خوردن خاطرات جمعی و شخصی‌شان با فضای محله نسبت به این محله "حس مکان" دارند. با این وجود آرمان‌شان از محله کم‌تر منطبق بر شرایط فعلی امام‌زاده یحیی است، و بسیاری از آن‌ها ترجیح می‌دهند برای سکونت به پهنه‌های دیگری نقل مکان نمایند. مهم‌ترین دلیل این امر، فقدان منزلت اجتماعی محله امام‌زاده یحیی است.

ساکنان بی‌قرار شهرهای امروز به دنبال دست‌یابی به "منزلت اجتماعی" و بالارفتن از نردبان منزلت هستند، به همین دلیل مدام از پهنه‌ای به پهنه‌ای دیگر، از شهری به شهری دیگر و از کشوری به کشوری دیگر نقل مکان می‌نمایند. این بی‌قراری‌ها به تعبیر گابریل مارسل^{۱۲}، در عصر جدید گریبان‌گر بشر شده‌است. چرا که در این عصر آدمی از یک سو یقینش را نسبت به ماهیت خویش از دست داده و از سوی دیگر قدرت فنی تخریب‌گری زمین را به دست آورده‌است. این اوضاع مصیبت‌بار و رقت‌انگیز هم‌آبستن نویدهای آرمان‌شهریست و هم‌آبستن تخریب‌ها و ویرانگری‌های جهنمی (به نقل از سم کین، ۱۳۸۲: ۲۳-۲۴). در چنین جهان "درهم شکسته‌ای" آدمی که احساس می‌کند طبیعت را با پیشرفت‌های تکنولوژی خویش به زانو درآورده‌است به دنبال آن است تا از هرگونه قید و بندی رهایی یابد و خود را مسلط بر هستی ببیند، یکی ازین قیود دست و پاگیر "قید مکان" است. انسان مدرن در تکاپوی دست‌یابی به "بی‌مکانیست" تا از این طریق احساس آزادی خود را وسعت بخشد. در کنار این میل غریب، محتمل و ممکن بودن تحرک اجتماعی، دست‌یابی به منزلت اجتماعی بالاتر را به امری تحقق‌پذیر بدل نموده‌است. به همین دلیل عطش سیری‌ناپذیر دست‌یابی به پایگاه اجتماعی مطلوب‌تر که اینک به تحقق پیوستنش محتمل‌تر از پیش شده‌است، بر بی‌قراری انسان مدرن می‌افزاید. نتیجه این بی‌قراری‌ها در محله‌های با قدمتی که منزلت اجتماعی‌شان نزول کرده‌است، تمایل ساکنان به ویژه نسل جوان به نقل مکان از محله آباء و اجدادی و سکونت در پهنه‌هایست که واجد منزلت اجتماعی مطلوب‌تری هستند.

در مجموع مولفه‌هایی که ساکنان محله امام‌زاده یحیی به یاری آن‌ها مفهوم محله را تعریف می‌نمایند تفاوت چندانی با مولفه‌های مطرح شده از سوی سایر پاسخ‌گویان که در آریاشهر و تهرانپارس می‌زیند ندارد، آن‌چه پاسخ‌گویان امام‌زاده یحیی را از دو گروه دیگر جدا می‌کند ویژگی‌های مکانیست که در آن زندگی می‌کنند. امام‌زاده یحیی را می‌توان بر اساس جمیع مولفه‌های مطرح شده از سوی هر سه دسته پاسخ‌گویان یک "محله" به شمار آورد. اما ادارک مکان زیست به عنوان "محله" از سوی ساکنان برای پایداری سکونت در آن کافی نیست.

پس از تعریف مفهوم محله از سوی ساکنان به سراغ مفهوم محله آرمانی می‌رویم. هم‌چون بخش پیشین در این قسمت نیز ابتدا چکیده‌ای از نظریات مطرح شده در خصوص آرمانشهر و یا Utopia و ضدآرمانشهر یا Disutopia مورد بررسی قرار می‌گیرند.

این نظریات به صورت خلاصه در جداول تهیه شده به منظور استخراج مفاهیم اصلی آورده و مفاهیم کلیدی این عبارات نیز استخراج می‌شوند و در مرحله آخر تحلیلی از مفاهیم کلیدی ارائه می‌شود.

نظریات مطرح شده در خصوص یوتوپیا به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند. یوتوپیا به مثابه امر مطلوب و یوتوپیا به مثابه امر نامطلوب. در عدم مطلوبیت یوتوپیا مفهوم Disutopia و یا ضد آرمانشهر نهفته است. به همین دلیل در جدولی مجزا بارزترین ویژگی‌های این مفهوم نیز استخراج شده‌است. چراکه برخی از مصاحبه‌شوندگان محله را امری نامطلوب تلقی می‌کردند و بر این اساس می‌توان آنان را “محله‌گریز” به‌شمار آورد، در این خصوص توضیحات بیشتری ارائه خواهد شد.

در جریان مصاحبه‌های متعدد نگارنده به مرور زمان توانست ساکنان محله‌های مورد بررسی را از لحاظ ترسیم چهره محله آرمانی‌شان به سه دسته تقسیم کند. این تقسیم بندی تقریباً پس از انجام ۱۰ مصاحبه به دست آمد و مصاحبه‌های بعدی همگی تکرار این سه دسته را نشان دادند. هرچند مصاحبه‌شوندگان در توصیف محله آرمانی‌شان از الفاظ و صفات متعددی استفاده می‌کردند اما در میان سخنان‌شان نشانه‌های مشخصی وجود داشت که از سوی دیگر ساکنان نیز به طرق مختلف تکرار می‌شد. دو گروه از ساکنان تصویری نسبتاً مشخص از محله‌ی آرمانی خویش داشتند و تفاوت‌شان در نحوه‌ی ترسیم این تصویر و مرجعی بود که تصویر از آن اخذ شده بود. اما گروه سوم نه تصویری مشخص از محله آرمانی خویش داشتند و نه تمایلی به ساخت این تصویر. مهم‌ترین دلیل عدم تمایل و بی‌علاقگی به ساخت تصویر از محله آرمانی در تعریف آن‌ها از محله نهفته بود. برای بیشتر مصاحبه‌شوندگانی که در این گروه قرار گرفته‌اند محله امری واجد ارزش نبوده و به عنوان الگوی مطلوب زیستن از آن یاد نمی‌کردند. بدیهیست به فراخور چنین برداشتی از محله و مترادف قرار دادن این مفهوم با صفات و شرایط نامطلوب زیستن، نمی‌توان انتظار داشت شکلی آرمانی از این مفهوم در ذهن مصاحبه‌شوندگان مورد نظر وجود داشته باشد.

جدول شماره (۲) ویژگی بارز آرمانشهر از نگاه نظریه پردازان

نظریه پرداز	اثر	ویژگی بارز آرمانشهر (utopia)	مفهوم استخراج شده
افلاطون	جمهور	ناممکن بودن تبدیل آرمانشهر به امر واقع اشتراکی بودن وجوه مختلف زندگی در آرمانشهر جمعیت محدود	اشتراکی بودن خیالی بودن حد و مرز مشخص
تامس مور	آرمانشهر	جمعیت محدود، تعیین روزهای تعطیل و تدوین تقویمی منظم برای یوتوپیا، جامعه‌ای عادلانه‌تر و انسانی-تر، عدم وجود مالکیت خصوصی، آزادی عقیده، آزادی دینی، هدف اصلی یوتوپیا برقراری صلح، آرامش و رفاه است. مردم آرمانشهر خوشبخت هستند و زیاد عمر می‌کنند.	حد و مرز مشخص اشتراکی بودن خوشبختی
سهراب سپهری	پشت درواها	دیوار خانه‌ها کوتاه است، مردم با صفاتی همچون صمیمیت، ایمان و با صفا بودن شناخته می‌شوند. عدالت، تعاون و همکاری.	هم‌کاری صمیمیت
توماس کامپانلا	شهر آفتاب (۱۶۰۰)	موقعیت جزیره‌ای آرمانشهر، بالا بردن رفاه و آسایش مردم، سازمان یافتگی و یکسانی همه امور مانند لباس‌ها و غذاها، عمر زیاد، آزادی سیاسی، محدود بودن ساعات کار	خوشبختی همسانی آزادی
رابرت اوون	دیدگاهی نو درباری جامعه	استفاده همه شهروندان از خدمات آموزش و پرورش، بهداشت، مسکن و... به صورت برابر آزادی سیاسی و از میان برداشتن تمامی تبعیض‌های نژادی، طبقاتی، جنسی و... تاکید بر فضاهای شهری و به ویژه فضای سبز و سالم سازی محیط زیست، جمعیت محدود ۵۰۰ تا ۲۰۰۰ نفر	همسانی آزادی حد و مرز مشخص
اتی‌ین کابه	سفر به آرمانشهر	شهرهایی با وسعت و جمعیت تقریباً برابر، تعداد خیابان‌ها، میدان، محله‌ها و فاصله میان آن‌ها همگی کاملاً مشخص شده‌است. عدم وجود تصادفات، ناهنجاری و بزهکاری اجتماعی. اولویت و امنیت عابرپیاده، هوای مطلوب، مناسب بودن روشنایی در شب هنگام در سطح شهر از جمله ویژگی‌های محله‌های ایکاری (آرمانشهر کابه) است.	همسانی خوشبختی حد و مرز مشخص
ایوعلی سینا	مدینه عادلانه	اهالی آن در طلب مدینه عاجله و آجله هستند. حاکم بودن قوانین الهی بر مدینه عادلانه. تاکید بر تقسیم کار و تعاون شهروندان به منظور دست‌یابی به سعادت، عدالت و عدم تعارض و فساد. این جامعه بر تعادل و میانه‌روی استوار است.	همکاری خوشبختی

جدول شماره (۳) ویژگی بارز دیستوپیا از نگاه نظریه پردازان

مفهوم استخراج شده	ویژگی بارز دیستوپیا (Disutopia)	ردیف	نظریه پرداز
خشونت	اشتباه در شناسایی یوتوپیا به عنوان امری مطلوب که ستیز و تضاد در آن اتفاق نمی افتاد و امری زاید است. در حالی که یوتوپیاها راهی جز به سوی خشونت نمی پیمایند.		دارندورف
خشونت	یوتوپیاگرایی نتیجه افراط در عقل گرایی، عقلانیت ابزاری و تاکید بر اهداف غایی به خشونت منجر می شود.		پوپر
خشونت	خشونت همزاد یوتوپیاست، عدم وجود راهی مشخص برای تصدیق آینده ای بهتر از وضع موجود نشانه ایست بر پایان تاریخ. یوتوپیا امریست خطرناک چرا که وضع موجود را غیر قابل تحمل می سازد.		فوکویاما
آزادی بی حد سقوط انسانیت زندگی ریاضیاتی	انسان ها همگی شاد و سالم هستند و زندگی مرفهی دارند، صلح و دوستی همه جا را فرا گرفته است. اما هنر، دانش، مذهب، خانواده، فرهنگ و فلسفه قربانی شده اند. هنر به امری مبتذل تبدیل شده است، علم در حد مهندسی ژنتیک نزول پیدا کرده است. روابط جنسی آزاد و بی هیچ محدودیتی، تشویق می شود.	دنیای فشنگلا	هاکسلی
سقوط انسانیت	ممنوعیت و ایجاد محدودیت برای زندگی خصوصی انسان های ماشینی و سرد	۱۹/۴	اورول
زندگی ریاضیاتی همسانی	همه اعضای جامعه و خانه ها یک شکل هستند... خیابان ها یک شکل و کاملاً مستقیم هستند. روابط جنسی بر مبنای ریاضیات و آزمایش های پزشکی تنظیم شده و "کوپنی" است. یک زندگی ریاضیاتی بی نقص، که زیبایی در آن به معنای هارمونی، هماهنگی اجزا، رها نبودن اجزا و لقی نژاد است.	۵	زامیاتین

واکنش و تصویری که از خلال مصاحبه های انجام شده در خصوص مفهوم محله آرمانی به دست آمده است عبارتند از:

- محله ی آرمانی به مثابه تصویری رویایی از زیستن در غرب تجربه نشده
 - محله ی آرمانی به مثابه تصویری از بهشت گم شده
 - جایگزین نمودن خانه ی آرمانی به جای محله ی آرمانی به عنوان شکل مطلوب زیستن
- در گروه اول مصاحبه شوندگان زمانی که می خواستند چهره محله آرمانی شان را ترسیم کنند معمولاً از تصاویری استفاده می کردند که در فیلم ها و یا داستان های مختلف از شهرهای غربی ارائه شده است. هیچ یک از این گروه مصاحبه شوندگان تجربه مستقیم زیستن در چنین فضایی را نداشتند و بیشتر غرب برای شان مترادف بود با نهایت آرمان ها، ایده آل ها و کمال مطلوب. در ذهن این گروه جهان خیر و نیکی جهان غریب است که یکی از بارزترین مشخصه های آن "آزادی" است. این تصویر بیشتر از طریق رسانه های مختلف در ذهن اشخاص نقش بسته است. آنان از پارسی سخن می گویند که تنها در ذهن آن ها این گونه ترسیم می شود و فاصله میان این پاریس مطلوب کوچک، تا پاریسی که در دنیای واقعی وجود دارد قابل پل بستن نیست.
- گروهی دیگر از پاسخ گویان نیز به توصیف محله آرمانی شان می پردازند اما تصویری که از آن ارائه می دهند یا تصویر ساختگی از بهشتیست که غالباً در متون مقدس وعده بازگشت آن به انسان داده شده است و یا تصویری از محله های قدیمی نه آن گونه که در گذشته بوده اند بلکه به شکلی که این مصاحبه شوندگان در ذهن خویش ترسیم کرده اند. هرچند این پاسخ گویان هیچ یک خود را چندان متدین نمی دانستند اما تصویری که از آرمان شان ارائه می دادند منطبق با متون مقدس بود. در این خصوص نیز می توان بار دیگر از آراء نوربرگ-شولتز به منظور تحلیل چنین برداشتی از محله آرمانی استفاده کرد. نوربرگ-شولتز در تعبیری فلسفی چنین عنوان می کند که "وقتی خدا به آدم گفت تو بر روی زمین تبعیدی و سرگشته خواهی بود، انسان را با اصلی ترین مسئله و بینادی ترین پرسش هستی شناختی مواجه نمود، گذر از آستانه و بازیابی مکان از دست داده اصلی ترین مسئله ای بود که انسان با آن روبه رو شد و چگونگی بازیابی این مکان پرسشی هستی شناختی بود که انسان به دنبال پاسخی برای آن به تکاپو افتاد" (نوربرگ-شولتز، ۱۳۸۸: ۴۰).
- تصویری که از بهشت در متون مختلف آورده شده است به گونه ایست که طبیعت در آن نقشی بارز و انکار ناشدنی دارد. و بهشت به عنوان نهایت خوبی ها و زیبایی ها شناخته می شود به همین دلیل پاسخ گویان مورد نظر که خواسته و ناخواسته در جامعه ای دینی تربیت یافته اند، آرمان خویش از محله را به عنوان کمال مطلوب از بهشت وام می گیرند، بسیاری از آنان خود واقف به چنین الگو برداری نیستند اما این الگو به گونه ای در ذهنشان جا افتاده است که هر مطلوبی را با الهام از آن چه در خصوص بهشت بیان شده است می سازند. این

تصویر در خصوص مصاحبه‌شوندگانی که در آریاشهر و تهران‌پارس می‌زیستند شبیه به تصویر بهشت بود و در خصوص مصاحبه‌شوندگانی که در امام‌زاده یحیی زندگی می‌کردند از گذشته‌ای وام گرفته شده بود که خود آن را تجربه نکرده بودند بلکه تصویری خیالی از آن ساخته بودند و گمان می‌کردند که محله‌ها در گذشته این چنین بوده‌اند.

دسته سوم، که به عنوان "محله گریز" یاد می‌شوند، همان‌گونه که پیشتر اشاره شد این گروه محله را آرمان خویش به شمار نمی‌آورند و به همین دلیل تصویری از آن ترسیم نموده و تعریفی از آن ارائه نمی‌کنند. این امر بدان معنا نیست که گروه مورد بحث هیچ‌گونه آرمانی از محل سکونت‌شان ندارند بلکه به دلیل نوع تعریف‌شان از محله، این فضا را به عنوان فضایی آرمانی برای زیستن در نظر نمی‌گیرند. یکی از بارزترین وجوه محله که چندان مورد پسند این گروه نیست پرننگ بودن روابط اجتماعی در آن است. آن‌چه از مفهوم محله در ذهن این گروه نقش می‌بندد فضای بسته اجتماعی با سطحی از روابط اجتماعی است که حوزه خصوصی افراد را محدود می‌کند، به همین دلیل از آن گریزانند و گاهی به عنوان یکی از نشانه‌های سنت از آن یاد می‌کنند. برخی از پاسخ‌گویانی که در این گروه قرار دارند پا را فراتر گذاشته و معتقدند می‌بایست با آرمان محله و محله‌گرایی مبارزه کرد چرا که این امر مانع از توسعه و پیشرفت کشور خواهد شد و چنین ویژگی‌هایی ایران را همواره به عنوان کشوری جهان‌سومی نگاه خواهد داشت.

آن‌چه در خصوص محله آرمانی و بازتعریف آن توسط هر سه گروه پاسخ‌گویان اهمیت دارد جهت گیری مصاحبه‌شوندگان در ترسیم آرمان‌شان است. گروهی که محله آرمانی‌شان را با الهام‌گیری و تلفیق تصویر محله‌های قدیمی و بهشت موعود می‌سازند از لحاظ تاریخی نوعی جهت‌گیری به سمت گذشته از دست رفته دارند، دو گروه دیگر چه آن‌هایی که از غرب تجربه نشده تصویری آرمانی برای محله‌شان می‌سازند و چه گروهی که از آن‌ها به عنوان محله گریز یاد شده‌است، آرمان‌شان را رو به زمان آینده می‌سازند و افقی که در مقابل خود می‌یابند به نظرشان مطلوب‌تر از گذشته‌ایست که پشت سر گذارده‌اند.

گروه اول که رو به گذشته دارند، از گذشته‌ای سخن می‌گویند که خودشان آن‌گونه که ترسیم می‌نمایند تجربه نکرده‌اند اما در ذهنشان گذشته تاریخی، دوره‌ای طلایی بوده‌است که هرچه از آن فاصله می‌گیریم اوضاع وخیم‌تر می‌شود و بهبود شرایط تنها با بازگشت به عصر طلایی که پشت سرمان قرار گرفته است امکان‌پذیر خواهد بود. تا پیش از اضافه نمودن امام‌زاده یحیی تصویری که مصاحبه‌شوندگان این گروه ارائه می‌دادند بیش از آن‌که به تصویر محله‌های قدیمی نزدیک باشد به بهشت موعود نزدیک بود اما با بررسی امام‌زاده یحیی اهمیت محله‌های قدیمی در ترسیم محله آرمانی بیشتر مشخص شد. گروه گذشته‌نگر که در امام‌زاده یحیی زندگی می‌کنند، در توصیف محله آرمانی‌شان از محله فعلی خود الهام می‌گیرند، با توجه به آن آرمان‌شان را تعریف می‌نمایند و ترجیح می‌دهند محله فعلیشان را با اندکی تغییر به محله آرمانی تبدیل کنند. این امر در میان مصاحبه‌شوندگان آریاشهر و تهران‌پارس دیده نمی‌شود. در واقع می‌توان این‌گونه بیان کرد که به نظر می‌رسد زیستن در فضایی که ساکنان آن را به عنوان محله می‌شناسند بر ترسیم چهره محله آرمانی تأثیر می‌گذارد. دست کم بر تصویر گروهی که بهشت را آرمان خویش تصور می‌کنند و براساس آن محله آرمانی خود را ترسیم می‌نمایند. این گروه نمونه عینی آن‌چه را می‌خواهند در آینده روی دهد، در گذشته محله خویش می‌یابند و برخی از آن‌ها حاضر خواهند بود تا با صرف هزینه محله را به وضعیتی مطلوب برسانند. این هزینه تنها هزینه مالی نیست، و شهروندانی که معتقدند هویت خویش را از محله‌شان اخذ کرده‌اند و خود را وامدار محله و گذشته آن می‌دانند حاضر به پرداخت آن خواهند بود. چنین افرادی در تهران‌پارس و آریاشهر دیده نشدند هرچند همان‌گونه که پیشتر نیز بیان شد حتی در امام‌زاده یحیی نیز افرادی زندگی می‌کنند که با وجود علاقه‌ای که به محله دارند حاضر نیستند هزینه‌ای برای بهبود شرایط آن بپردازند.

بر اساس این میل به تغییر و بهبود وضع موجود، به نظر می‌رسد در خصوص بازتعریف مفهوم محله آرمانی علاوه بر سه گروهی که به آن‌ها اشاره شده‌است، با گونه‌بندی دیگری -البته تنها- در امام‌زاده یحیی مواجهیم. بر اساس این گونه‌بندی پاسخ‌گویان در امام‌زاده یحیی زمانی که در خصوص محله آرمانی سخن می‌گویند به دو گروه تقسیم می‌شوند. گروهی که به دنبال تغییر وضعیت موجودند و می‌خواهند امام‌زاده یحیی را به محله آرمانی‌شان تبدیل کنند و گروه دیگری که هرچند ممکن است به امام‌زاده یحیی علاقه‌مند باشند اما ترجیح می‌دهند به وضعیتی مطلوب نقل مکان کنند نه این‌که آن را از نو بسازند. این دو واکنش یعنی از یک‌سو، ماندن و تغییر دادن وضع

موجود به مطلوب و از سوی دیگر، رفتن به مکانی که در آن وضعیت مطلوب در حال حاضر موجود است، بیش از آن که امری اجتماعی باشد از ویژگی‌های شخصیتی افراد نشأت می‌گیرد.

اما آن‌چه در این مجال برای ما واجد اهمیت است تمرکز بر روی گروه نخست است. این دسته از افراد پتانسیل بالقوه برای مشارکت در امور محله را دارند در واقع شعار "شهر ما، خانه‌ی ما" تا حدودی برای این گروه درونی شده‌است و به سبب رابطه عاطفی که با محله-شان دارند حاضر خواهند بود تا با مشارکت در امور محله کیفیت زندگی در آن را ارتقا دهند. بی شک افرادی با چنین نگرش در آریاشهر و تهرانپارس نیز سکونت دارند، اما چرا در این دو پهنه ما با واکنش‌ها و عباراتی که نشان از تمایل به ماندن و تبدیل نمودن وضع موجود به مطلوب باشد، مواجه نشدیم؟ به بیان دیگر بعید به نظر می‌رسد که در آریاشهر و تهرانپارس هیچ یک از مصاحبه‌شوندگان تمایلی به مشارکت در امور محله نداشته باشند، اما دلیل عدم تمایلشان به تبدیل وضع موجود به محله آرمانی و وضع مطلوب آن است که هیچ یک از ساکنان، این دو پهنه را به عنوان محله نمی‌شناسند. در واقع نه تهرانپارس و نه آریاشهر هیچ یک ویژگی‌هایی را که ساکنان به عنوان شروط اولیه برای یک محله قائل هستند دارا نمی‌باشند، این امر بدین معناست که نه ماندگاری سکونتی در این دو پهنه به چشم می‌خورد و نه به دنبال آن روابط اجتماعی میان ساکنان شکل گرفته‌است و نه طبیعتاً این ساکنان نسبت به فضای محله‌شان "حس دلتنگی" و یا "حس مکان" دارند. به همین دلیل آریاشهر و تهرانپارس برای ساکنان‌شان چندان واجد ارزش نیستند که به خاطر آن به تقلا بیفتند تا فضای آن را به فضایی مطلوب مبدل کنند.

در مجموع به نظر می‌رسد اختلاف قابل توجهی وجود دارد میان آراء اندیشمندان در حوزه آرمان‌گرایی با مولفه‌هایی که مصاحبه‌شوندگان در ترسیم محله آرمانی خویش از آن سود جسته‌اند. مولفه‌هایی همچون اشتراکی بودن و همسانی ساکنان را، مصاحبه‌شوندگان بیشتر به عنوان ویژگی‌های محله مطرح کرده‌اند و نه محله آرمانی خویش. در صورتی که بسیاری از آرمان‌شهرهای ترسیم شده از سوی اندیشمندان مختلف بر اشتراکی بودن و همسانی‌ها تاکید دارد. این ویژگی دقیقاً همان چیزیست که در دیسوتوپیاها به شدت مورد انتقاد قرار می‌گیرد. چرا که یک‌دست نمودن شهروندان و شهر، مانع از بروز خلاقیت‌ها خواهد شد، و از سوی دیگر به دلیل سهل نمودن نظارت و افزایش کنترل به توتالیترسیم منجر می‌گردد. نوآوری و خلاقیت از دل تضاد ریشه می‌دواند و این تضاد از سوی بسیاری از ساکنان با بیان مفهوم آزادی در محله آرمانی به صورت امری پذیرفته شده در آمده‌است. در حالی که اندیشمندان مختلف با وجود چنین اختلاف‌هایی در آرمان‌های خویش موافق نیستند. از بین بردن تضادها علاوه بر آن که مانع از رشد خلاقیت می‌گردد، نظارت و کنترل را تشدید می‌کند. در آرمان اندیشمندان انسان‌ها و در واقع شهروندان بیشتر شبیه به ماشین‌هایی خواهند شد که از نظم موجود پیروی می‌کنند. در حالی که مصاحبه‌شوندگان در ترسیم آرمان خویش به هیچ عنوان یکسانی و یک‌دستی را به عنوان امری مطلوب بیان نکرده‌اند، تنها برخی از آن‌ها در تعریف محله از تصویری الهام گرفته‌اند که بر اساس آن محله جایست با خانه‌های یک شکل. اما حتی همین گروه از مصاحبه‌شوندگان در ترسیم تصویر آرمانی خود اشاره‌ای به یک شکل بودن و همسانی نکرده‌اند.

از سوی دیگر شاید به نظر برسد که نظریه‌پردازانی که در خصوص دیسوتوپیاها سخن گفته‌اند اندیشه‌هایشان نزدیک و یا شبیه به نگاه مصاحبه‌شوندگانی باشد که از آن‌ها در این پژوهش با عنوان "محله‌گریز" یاد می‌شود، چرا که هر دو گروه با آرمان‌گرایی و یوتوپیا سازی مخالفند، اما لازم به ذکر است که گروه مورد بررسی تنها با ساختن آرمانی از محله مشکل دارند و از ترسیم چنین تصویری سرباز می‌زنند، چنان‌چه این گروه با یوتوپیا در حالت کلی آن موافق نبودند و هم‌چون نظریه‌پردازانی که چکیده اندیشه‌شان در جدول شماره ۲ قابل مشاهده‌است یوتوپیاگرایی را منجر به خشونت می‌دانستند، نمی‌بایست از خانه آرمانی خویش سخن بگویند.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

در شهری که به جای محله با پهنه‌های شهری مواجه باشیم ساکنان با مشکلاتی نظیر بی هویتی و تنهایی روبه‌رو خواهند بود. هم‌چنین در این محله‌ها به دلیل غریبه بودن ساکنان با یک‌دیگر که ناشی از جابه‌جایی مداوم جمعیت است، امنیت اجتماعی به شدت کاهش می‌یابد و با کاهش امنیت، آسیب‌های اجتماعی افزایش خواهند یافت. این قبیل پهنه‌ها همچون آریاشهر و تهرانپارس فاقد هسته معنایی هستند. از سوی دیگر پهنه‌هایی هم چون امامزاده یحیی که هسته معنایی دارند به دلیل عدم رسیدگی به بافت محله از

لحاظ منزلت اجتماعی در شرایط مطلوبی به سر نمی‌برند و ساکنان آن تمایل دارند محله خویش را به سمت محله‌های واجد منزلت اجتماعی بالا ترک نمایند.

به نظر می‌رسد که سیاست‌گذاران و مدیران عرصه شهری می‌توانند با حفظ بافت قدیمی محله‌های شهری و احیاء منزلت اجتماعی از دست رفته‌ی این قبیل محله‌ها تمایل به ماندن و پایداری سکونت را افزایش دهند تا ساکنان، آواره پهنه‌های بی‌هویت شهری جدید نشوند.

مطالعه‌ی انجام شده نشان داد که هرچند "حس مکان" مولفه‌ی مهمی در ادراک مکان سکونت به عنوان محله از سوی ساکنان است، اما در حال حاضر آن چه بیش از حس مکان سبب قرار و پایداری ساکنان در یک محله می‌شود "منزلت اجتماعی" محله است. شهروندان امروز علاوه بر اهمیت وجه اقتصادی، و تلاش برای دست‌یابی به پایگاه اقتصادی بالاتر به دنبال رسیدن به منزلت اجتماعی بالاتر نیز هستند. این منزلت اجتماعی که گاه از آن به عنوان "پرستیژ اجتماعی" نیز یاد می‌شود و جای‌گاه شهروند را در جامعه شهری مشخص می‌کند به شدت تحت تاثیر مکان سکونت است. بار ارزشی "منزلت اجتماعی" به قدری بالاست که ساکنان به رغم دل‌بستگی به یک محله تنها به امید دست‌یابی به منزلت اجتماعی بالاتر، محل سکونت خود را با تمام خاطرات تلخ و شیرینی که از آن در ذهن دارند ترک خواهند کرد.

از سوی دیگر در نگاه شهروندان شهرهای واقعی، ملموس و مشهود، پر از نقصان است، نقصان‌هایی نظیر بی‌نظمی در رشد، اضطراب‌ها و پنهان‌کاری‌های زندگی، زباله و کثافت‌تلبار شده، بازمانده‌های راه و رسم روستایی که هنوز از بوته‌های آزمایشات سخت و تکاپوی زندگی شهر بیرون نیامده است (مفقورد، ۱۳۸۱: ۲۳۴). این امر شهروندان را به سمت ساختن آرمان‌هایی سوق می‌دهد که از منابع مختلفی الهام گرفته شده است. شناخت آن‌دسته از ویژگی‌های محله‌ی آرمانی از دید ساکنان و شهروندان که به کالبد محله مربوط می‌شود، مدیران شهری را در سازمان‌دهی شهر و جلب نظر و رضایت شهروندان از فضای کالبدی محله یاری خواهد نمود.

منابع

- بنیامین، والتر. (۱۳۸۷)، خیابان یک طرفه، ترجمه‌ی حمید فرازنده، تهران: نشر مرکز.
- پرتوی، پروین. (۱۳۸۷)، حس مکان، تهران: فرهنگستان هنر.
- خاکساری، علی. (۱۳۸۵)، محله‌های شهری در ایران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سالکوفسکی، رابرت، (۱۳۸۴)، درآمدی بر پدیدارشناسی، ترجمه‌ی محمدرضا قربانی
- کین، سم، (۱۳۸۱)، گابریل مارسل، ترجمه‌ی مصطفی ملکیان، تهران: موسسه نگاه معاصر
- فیلیک، اووه، (۱۳۸۷)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران: نشر نی.
- قناویزچیان، شراره.
- محمدپور، احمد، (۱۳۸۹)، ضد روش، منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- مفقورد، لوییز، (۱۳۸۱)، مدنیت و جاکعه‌ی مدنی در بستر تاریخ، ترجمه‌ی احمد عظیمی بلوریان، تهران: نشر رسا.
- نوربرگ-شولتز، کریستین، (۱۳۸۸)، روح مکان: به سوب پدیدارشناسی معماری، ترجمه‌ی محمدرضا شیرازی، تهران: رخداد نو
- Author Moustakas, Clark. (1994), phenomenological research methods Publisher Thousand Oaks, Calif. ; London : Sage, 1994.
- Schultz, (1970) , The phenomenology of the social word, Evanston , in: northwestern university press
- Morgan, David L. (1997), Focus Groups as Qualitive Research, London:Thousand Oaks, Sage.
- Spiegelberg, Herbert(1975) Doing phenomenology : essays on and in phenomenology
- Van Manen,(1990) researching lived experience: human science for an action sensitive pedagogy, state university of New York press

Abstract

Definition of the concept of "Quarter" and "Ideal Quarter" from viewpoint of some of the residents of metropolitan of Tehran who live at Tehranpars, Aryashahr and Emam Zadeh Yahya quarter, is an issue tried to be elaborated at this paper. To achieve the factors influencing the definition of concepts of Quarter and Ideal Quarter, the approach of Phenomenology has been used. Based on the obtained results, residents of Aryashahr and Tehranpars do not consider their residential place as a quarter and believe that a quarter should have the characteristics such as "Sense and Place" and their quarter does not have it, this group believe that the said characteristic causes that an individual considers his/her residential place as a "Quarter" and keep dwelling there; On the other hand the residents of Emam Zadeh Yahya quarter, as an old quarter, do not like to keep dwelling at their quarter however there is the "Sense of Place" there. In fact although the "Sense of Place" is considered as an important factor, "Social Status" presently contributes to stability of living of residents in a quarter more than the "Sense of Place".

On the other hand from viewpoint of citizens, quarters of Tehran are full of shortages now. This matter leads the citizens to create the ideals which have been drawn inspiration from different resources. In this field the interviewees are divided into 3 groups. A group of the interviewees borrow their ideal from the past and have not experienced it. Another group makes its ideal based on an image from European American countries which is an unreal image. The third group considers a quarter the same as a tradition. This group, based on their imagination out of a tradition, considers whatever related to this concept as an obstacle for progress, thereof it has no ideal of a quarter.

Key Terms: Phenomenology, Social status, Quarter, Ideal Quarter